

## عرفان خیام زبان و ادبیات فارسی

دکتر محمد یاسین دادکانی\*

محمدحسن شهنوازی\*\*

احمد مرادزهی\*\*\*

### چکیده

زبان فارسی یکی از زبان‌های زنده‌ی دنیا است که سرشار از آموزه‌های اخلاقی، حکمی، عرفانی و... است. اگر بگوییم زبان فارسی یکی از سرمایه‌دارترین زبان‌های دنیاست، سخنی به گزاف نگفته‌ایم و آثار بزرگانی مانند: فردوسی، خیام، نظامی، خاقانی، مولوی، سعدی، حافظ و... سرمایه‌های این زبان هستند که باعث جاودانگی آن شده‌اند. در زمینه شعر و عرفان می‌توان ادعا کرد که زبان فارسی شاه‌بیت همه زبان‌های دنیاست. خیام یکی از بزرگان فارسی‌زبان است که در علوم گوناگون مهارت داشته است. اما از آنجایی که اطلاعات دقیقی در مورد زندگی این شاعر در اختیار نداریم و مفسران، با توجه به رباعیات، در مورد ایمان، اعتقاد و همچنین طرز فکرش گمانه‌زنی‌های بسیاری کرده‌اند، بر این شدیم که با تکیه بر رباعیات این مسئله را مورد بررسی قرار دهیم. این تحقیق افکار خیام را از منظر اشعارش مورد بررسی و تفسیر قرار داده است.

**واژگان کلیدی:** خیام، عرفان، جامعه، گناه، رباعی، انکار معاد

m.y.dadkani@yahoo.com

\*استاد دانشگاه فرهنگیان زاهدان

shahnavazi@gmail.com

\*\*دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور اردکان

moradzehi.ahmad@yahoo.com

\*\*\*دبیر ادبیات فارسی شهرستان خاش

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۵/۰۷

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۳/۰۱



## مقدمه

زندگی خیام سرشار از اسرار و رموز است به گونه ای که هر کس از ظن خود یارش گشته و در طول تاریخ شخصیت او دگرگون شده است. اشعار و رباعیات او نیز خواننده را دچار سرگشتگی بیشتری می‌کنند. می و مطرب و شراب و شادی او از یک جنبه، کوزه و توجه به فنا و نیستی و یاد مرگ از سوی دیگر، انکار معاد و آخرت و بهشت و دوزخ و توصیه او به لغو لهب همه و همه در رباعیات منتسب به او آمده است. این تحقیق قصد دارد اعتقادات این شاعر را با تکیه بر رباعیات مورد بررسی قرار دهد. آیا او رند و می‌خواره بود؟ آیا او منکر معاد بود؟ یا اینکه مؤمن و متعهد و عارف بود؟

در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم، مردی پا به عرصه حیات نهاد که بعدها توانست یکی از نوابغ جهان شود. عباسعلی کیوان قزوینی شارح رباعیات خیام، می‌فرماید: «نابغه به چند معنی است و خیام به همه آن معانی نابغه است.» (کیوان قزوینی، ۱۳۴۵: ۱۶).

شهرت خیام، جهانی است و محبوبیت او در بین همه مردم جهان، کم‌نظیر است. استاد مجتبی مینوی در مقدمه نوزدهمین شماره می‌فرماید: «تا کنون هیچ یک از شعرا و نویسندگان و حکما و اهل سیاست این سرزمین، به اندازه او در فراخنای جهان، شهرت عامه نیافته‌اند. خیام تنها متفکر ایرانی است که زنده و پاینده بودن نام و گفته او در میان تمام ملل دنیا مسلم است؛ نه بس در پیش شرق‌شناسان و علما و ادبای مغرب‌زمین بلکه در بین عامه کسانی که با خواندن و نوشتن کاری دارند خیام معروف است.» (خیام، ۱۳۱۲: ۲) این نابغه جهان بشریت، در کشور خود و در روزگار ما تا حدودی ناشناخته مانده است و یا به بدنامی و می‌خوارگی و عیاشی معروف گردیده است. نورالدین چهاردهی در مقدمه شرح کیوان قزوینی می‌نویسد: «اکثر نویسندگانی که در مورد خیام قلم‌فرسایی کرده‌اند، یکی خیام را می‌خواره و نفر دیگر خیام را فیلسوف مادی معرفی نموده‌اند و برخی خیام را عیاش و زن‌باره که تمامی اوقات خود را صرف زنان رقص، شناسانده‌اند.» (کیوان قزوینی، ۱۳۴۵: ۱۰) بیشتر کسانی که در مورد رباعیات خیام نظر داده‌اند، او را کافر و ملحد خوانده‌اند؛ فارغ از این که جملات و عبارات در زبان فارسی دارای معانی گوناگونی هستند؛ رند حافظ، ولی و مرشد است، شراب عرفا، شراب انگوری نیست و می‌خانه شعرای ایرانی، جایگاه شراب خواران



و می پرستان عیاش نیست؛ ولی بیشتر نویسندگان، جنبه انصاف را رعایت نکرده‌اند؛ صادق هدایت می گوید: «اگر یک نفر صد سال عمر کرده باشد و روزی دو مرتبه کیش و مسلک و عقیده خود را عوض کرده باشد، قادر به گفتن چنین افکاری نخواهد بود.» (هدایت، ۱۳۵۲: ۹۰) در جواب این گونه نظریات باید گفت این فقط ظاهر بیانات خیام است و به قول حضرت مولانا:

گر خطا گوید ورا خطای مگو  
 ور بود پرخون شهید او را مشو  
 (مولوی، ۱۳۸۶: ۲۱۴)

جالب تر این است که کسی تا کنون منکر معلومات و دانش خیام نشده است؛ ولی بدون توجه به سایر آثار او، فقط با نگرستن به رباعیات، نظر داده‌اند. علی دشتی می گوید: «خیام فیلسوف و ریاضی دان موجودیست مشخص و یافتن او به واسطه رساله‌های علمی و فلسفی وی آسان؛ ولی خیام شاعر هنوز ناشناخته مانده، سیمایی دارد مشوش و مغشوش؛ زیرا وسیله تشخیص سیمای او رباعی‌هایی است که معلوم نیست از خیام باشد؛ بلکه رباعی‌های است که محققاً از او نیست.» (دشتی، ۱۳۷۷: ۱۷) تذکره نویسان، خیام را عالم و عارف معرفی نموده‌اند. نخستین کسی که به معرفی او می پردازد، نظامی عروضی سمرقندی است، در کتاب چهار مقاله؛ وی خیام را امام، حجه‌الحق و استاد خود می خواند و حکایتی از او نقل می کند که خواندن آن ما را به شناخت این حکیم بزرگوار، نزدیک تر می سازد: «در سنه خمس و ست مئه به شهر بلخ، در کوی برده‌فروشان، در سرای امیر ابوسعید جره، خواجه امام عمر خیامی و خواجه امام مظفر اسفزاری نزول کرده بودند و من بدان خدمت پیوسته بودم؛ از حجه‌الحق عمر شنیدم که گفت گور من در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل افشان می کند، مرا این سخن مستحیل نمود و دانستم که چنوبی گزاف نگوید. چون در سنه ثلاثین به نیشابور رسیدم، چهار سال بود تا آن بزرگ، روی در نقاب خاک کشیده بود و عالم سفلی از او یتیم مانده و او را بر من حق استادی بود. آدینه‌ایی به زیارت او رفتم و یکی را با خود بردم که خاک او به من نماید. مرا به گورستان حیره بیرون آورد و بر دست چپ گشتم، در پایین دیوار باغی، خاک او دیدم نهاده و درختان امرود و زردآلو سر از باغ بیرون کرده و چندان برگ شکوفه بر خاک او ریخته که خاک او در زیر گل پنهان شده بود و مرا یاد آمد آن حکایت که در شهر بلخ از او شنیده بودم. گریه بر من افتاد که در بسط عالم و اقطار ربع مسکون،



او را هیچ جای نظیری نمی‌دیدم. ایزد تبارک و تعالی جای او در جنان کُنادِ بَمَنَه و کَرَمَه.» (عروضی سمرقندی، ۱۳۳۱: ۹۹) تقریباً همه نویسندگان به صراحت می‌گویند که هیچ سندی مبنی بر اینکه تمامی رباعیاتی که به اسم خیام چاپ می‌شود سروده خود حکیم باشد موجود نیست؛ دکتر ذبیح‌الله صفا تعداد آنها را ۱۵۰ تا ۲۰۰ رباعی برشمرده است: «بسیاری از رباعی‌های فلسفی دیگر شاعران فارسی‌گو به وی نسبت داده شده است و به همین سبب است که هر چه به دوره‌های اخیر نزدیک می‌شویم، عدد رباعیات منسوب به خیام بیشتر می‌شود؛ اما رباعی‌هایی که بتوان گفت از اوست بنا بر دقیق‌ترین تحقیقات، از میانه ۱۵۰ تا ۲۰۰ رباعی تجاوز نمی‌کند.» (صفا، ۱۳۸۸: ۲۶۶) عباسعلی کیوان قزوینی در سال‌های دور شرحی عارفانه بر رباعیات خیام نوشت که بسیار سودمند است. از آنجایی که هدف ما شرح عرفانی غزلیات نیست؛ بلکه ایمان و اعتقاد خیام، مورد نظر بوده است و هنوز جا برای کار در اشعار خیام بسیار هست و نیاز جامعه نیز می‌طلبد، بر خود لازم دیدم که با نوشتن این مقاله خدمتی ناچیز به دوست‌داران زبان فارسی و ارادتمندان خیام کرده باشم.

### نگاهی به جامعه‌ی زمان خیام

اشعار خیام به وضوح نشان می‌دهد که بسیاری از گناهان، چون: زهد ریایی، عوام‌فریبی، آدم‌فروشی و... را با چشم خود مشاهده می‌کرده، از آنها بیزاری می‌جسته است و به ترک دنیا، یاد مرگ، قناعت، استفاده از عمر و جوانی و سایر نیکویی‌هایی - که در زمان او به ندرت یافت می‌شده‌اند - امر می‌فرموده؛ زیرا عصر او آلوده به انواع پستی‌ها و گناهان است. فتح‌الله همایون‌فر در مقدمه کتاب «دمی با خیام»، تألیف دشتی می‌فرماید: «عصر خیام، عصر معیارهای ناراستین و عصر باری به هر جهت است. عصری است که از هم‌بستگی‌های بشری جز به ندرت خبری نیست. رابطه‌های قلبی و عمیق نیست. جهان سوء تفاهم‌هاست و عصر تعصبات دینی است.» (دشتی، ۱۳۷۷: ۲) خیام، خود در یک رباعی به این واقعیت اشاره می‌کند:

گاوی است در آسمان و نامش پروین      یک‌گاو دگر نهفته در زیر زمین  
چشم خردت باز کن از رو یقین      زیر و زبر دو گاو مшти خربین  
(خیام، ۱۳۹۱: ۸۴)



## زهد ریایی

بسیاری از رباعیات خیام در مبارزه با زهد ریایی است و در جای جای اشعار خود از این عمل زشت بیزاری می جوید:

گر می نخوری طعنه مزین مستان را      بنیاد مکن تو حیلوه و دستان را  
 تو غره بدان مشو که می می نخوری      صد لقمه خوری که می غلام است آن را  
 (همان: ۶)

به نظر می رسد، بهترین خطاب به واعظانی باشد که: « جلوه در محراب و منبر می کنند»  
 (حافظ، ۱۳۸۵: ۲۷۰) و همچنین برای رسیدن به نیت پلید خود، قرآن را دام تزویر و ریا کرده اند و  
 همچنین، بی شباهت نیست به این بیت خواجه شیراز:

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی      دام تزویر مکن چون دگران قرآن را  
 (همان: ۱۴)

یک جرعه می زملک کاووس به است      از تخت قباد و ملک طوس به است  
 هر ناله که رندی به سحرگاه زند      از طاعت زاهدان سالوس به است  
 (خیام، ۱۳۹۱: ۳۳)

چه بسا که ناله سحرگاه رند، همان دعای سحرگاهی خداجویان بی ریاست که خیام از طاعت  
 ریایی زاهدان سالوس، به آن پناه برده است.

آنان که محیط فضل و آداب شدند      در جمع کمال، شمع اصحاب شدند  
 ره زین شب تاریک نبردند برون      گفتند فسانه ایی و در خواب شدند  
 (همان: ۳۴)

سخن زاهدان ریایی و عالم نمایان پرمدعی افسانه ایی بیش نیست که در دل کسی تأثیر نمی گذارد.  
 می خور که ز دل کثرت و قلت ببرد      و اندیشه هفتاد و دو ملت ببرد  
 پرهیز مکن ز کیمیایی که از او      یک جرعه خوری هزار علت ببرد  
 (همان: ۵۴)



آیا کثرت و قلت و اندیشه هفتاد و دو ملت همان‌هایی نیستند که: « یکی از عقل می‌لافتد، یک طامات می‌بافتد» (حافظ، ۱۳۸۵: ۵۱۰) و در نهایت:

«جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند»  
(همان: ۲۴۸)

خشت سر خم ز ملت جم خوش‌تر بوی قدح از غذای مریم خوش‌تر  
آه سحری ز سینه خَمّاری از ناله بوسعید و ادهم خوش‌تر  
(خیام، ۱۳۹۱: ۶۳)

می‌توان گفت بوسعید و ادهم نمایان روزگار را خطاب قرار داده است.

می‌خورند و گرد نیکوان گردیدن به زانکه به زرق، زاهدی ورزیدن  
گر عاشق و مست دوزخی خواهد بود پس روی بهشت کس نخواهد دیدن  
(همان: ۸۵)

معلوم می‌شود که از نظر او صالح‌ترین انسان‌های روزگار، کسانی هستند که بی‌ریا شراب می‌خورند و دیگران، زهدشان ریایی و عبادتشان غیر خدایی است.

### غفلت و بی‌خبری

بسیاری از رباعیات خیام خطاب به خودش نیست؛ بلکه غافلان جامعه را مخاطب قرار می‌دهد و به آنها هشدار می‌دهد که سر از خواب جهالت بردارند و در واقع سؤالات او نوعی تجاهل‌العارف است. بر عمر تلف کرده تأسف می‌خورد و هشدار می‌دهد که: «ای دل شتاب رفت و نچیدی گلی ز عیش» (حافظ، ۱۳۸۵: ۱۱). خطاب به جامعه‌ای است که هدف خلقت خویش را فراموش کرده‌اند و عمر خود را بیهود سپری می‌کنند:

امروز تو را دسترس فردا نیست و اندیشه فردات به جز سودا نیست  
ضایع مکن این دم ار دلت شیدا نیست که این باقی عمر را بها پیدا نیست  
(خیام، ۱۳۹۱: ۹)

شبهه این بیت سعدی است که می‌فرماید:



بیاتا برآریم دستی زدل که نتوان برآورد فردا زگل

(سعدی، ۱۳۸۱: ۳۸۸)

افسوس که نامه جوانی طی شد وان تازه بهار زندگانی دی شد

آن مرغ طرب که نام او بود شباب افسوس ندانم که کی آمد و کی شد

(خیام، ۱۳۹۱: ۳۹)

اگر خیام سرگرم لهو و لعب و شراب نوشی بوده است و از این کار لذت می‌برده؛ پس چرا اینگونه افسوس می‌خورد؟ مطمئناً خیام، افسوس لحظه‌هایی را می‌خورده که شاید بی یاد خدا سپری کرده است.

افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد وز دست اجل بسی جگرها خون شد

کس نامد از آن جهان که پرسم از وی که احوال مسافران و دنیا چون شد

(همان: ۳۹)

اشاره به مطالب رباعی قبل دارد.

این قافله عمر عجب می‌گذرد دریاب دمی که با طرب می‌گذرد

ساقی، غم فردای حریفان چه خوری پیش آر پیاله را که شب می‌گذرد

(همان: ۴۱)

این بیت سعدی را به ذهن تداعی می‌کند:

عمر برف است و آفتاب تموز اندکی مانده‌ست و خواجه غره هنوز

(سعدی، ۱۳۸۱: ۲۸)

زان پیش که بر سرت شیخون آرند تو زرینی ای غافل نادان که تو را

در خاک نهند و باز بیرون آرند در خاک نهند و باز بیرون آرند

(خیام، ۱۳۹۱: ۴۸)

بیت اول، یادآور این بیت سعدی است:

بیاتا برآریم دستی زدل که نتوان برآورد فردا زگل

(سعدی، ۱۳۸۱: ۳۸۸)



### یاد مرگ و بی‌وفایی دنیا

ورق به ورق رباعیات خیام، مرگ و بی‌وفایی دنیا را جلوی چشمان هر خواننده‌ایی تداعی می‌کند. قصر بهرام گور، آشیانه آهوان می‌شود و بهرام، گرفتار گور(قبر) می‌گردد. گدا و پادشاه هر دو خاک می‌گردند؛ به گونه‌ایی که از خاک آنها یک کوزه ساخته می‌شود:

در کارگه کوزه‌گری کردم رأی      در پایه چرخ دیدم استادی به پای  
می‌کرد دلیر کوزه را دسته و سر      از کله پادشاه و از دست گدای  
(خیام، ۱۳۹۱: ۱۰۰)

کوزه‌گر، وظیفه دارد؛ به ما یادآوری کند که این خاک که امروز به دست او افتاده است، روزگاری انسانی بوده که دست در گردن معشوقه خود داشته است:

این کوزه چو من عاشق زاری بوده‌ست      در بند سر ذلف نگاری بوده‌ست  
این دسته که بر گردن او می‌بینی      دستی است که در گردن یاری بوده‌ست  
(همان: ۱۲)

کوزه، اسرار بی‌وفایی دنیا را فاش می‌کند و یادآور مرگ است و به ما می‌گوید که از خاک شاهانی چون کی‌خسرو و کی‌کاووس ساخته شده است:

از کوزه‌گری کوزه خریدم باری      آن کوزه سخن گفت ز هر اسراری  
شاهی بودم که جام زرینم بود      اکنون شده‌ام کوزه هر خماری  
(همان: ۹۳)

دی کوزه‌گری دیدم اندر بازار      بر پاره گللی لگد همی زد بسیار  
وان گیل به زبان حال می‌گفت      من همچو تو بوده‌ام مرا نیکو دار  
(همان: ۶۴)

ای دل اگر کورنه‌ایی گور بین      وین عالم پر فتنه و پر شور بین  
شاهان و سران و سروران زیر گنبد      روهای چو مه، در دهن مور بین  
(همان: ۷۹)





اگر بخواهیم همه ابیاتی را که یادآور مرگ است، ذکر کنیم سخن به درازا می کشد؛ لذا به همین اندازه اکتفا می کنیم.

### قناعت

خیام، شاعر درباری نیست و دل به صله پادشاهان نمی بندد؛ همان طور که دنیا را بی وفا می داند آن را بی ارزش نیز جلوه می دهد. عمر انسان ها گران بهاتر از آن است که به تکه نانی فروخته شود و در نهایت، آدمی را به قناعت و خرسندی توصیه می کند:

در دهر، هر آنکه نیم نانی دارد      از بهر نشست، آشیانی دارد  
 نه خادم کس بود نه مخدوم کسی      گو شاد بزی که خوش جهانی دارد  
 (همان: ۴۷)

کم کن طمع از جهان و می زی خورسند      وز نیک و بد زمانه بگسل پیوند  
 می در کف و ذلف دلبری گیر که زود      هم بگذرد و نماند این روزی چند  
 (همان: ۵۰)

قناعت به یک استخوان چو کرکس بودن      به زانکه طفیل خوان ناکس بودن  
 با نان جوین خویش حقا که به است      که آلوده به پالوده هر خس بودن  
 (همان: ۸۳)

آن مایه دنیا که خوری یا پوشی      معذوری اگر در طلبش کوشی  
 باقی همه رایگان نیرزد هشدار      تا عمر گران بها بدان نفروشی  
 (همان: ۹۲)

### امیدی به اصلاح جامعه نیست

خیام امیدی به اصلاح جامعه نمی بیند و وعظ را «خشت به دریا زدن می داند»؛ لذا از روی ناامیدی، اشعاری می گوید که طنز ملیحی در آنها نهفته است و به افراد زمانش می گوید: نه بهشتی در کار است و نه دوزخی، هر چه می خواهید انجام دهید:

تا چند زخم به روی دریاها خشت      بی زار شدم ز بت پرستان کنشت



خیام که گفت دوزخی خواهد بود؟ که رفت به دوزخ و که آمد از بهشت؟  
(همان: ۱۵)

شاید بعضی بگویند این اعتقاد خیام بوده است و بهشت و دوزخ و تعالیم اسلامی را قبول نداشته است؛ باید گفت که در بیت اول به صراحت می‌گوید که از چه کسانی بیزار است و در هیچ یک از اشعاری که به نام او چاپ می‌شوند نیامده است که بگوید از اسلام یا تعالیم الهی بیزار است؛ یا معاد را زیر سؤال ببرد. در جایی دیگر می‌گوید:

ای آمده از عالم روحانی تفت حیران شده در پنج و چهار و شش و هفت  
می‌خور چو ندانی از کجا آمده‌ای خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت  
(همان: ۱۰)

در کلمه خوش باش طنز آشکاری دیده می‌شود و نشان می‌دهد که روی کلامش به نادانان روزگار است که نمی‌دانند از کجا آمده‌اند و مقصدشان کجاست. نزدیک به همین معنا، مولانا هم می‌گوید:

هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من  
(مولوی، ۱۳۸۶: ۵)

### نتیجه‌گیری

با نگاهی ژرف به رباعیات خیام و با تجزیه و تحلیل زندگی او و همچنین جامعه‌ایی که خیام در آن می‌زیسته است؛ نتیجه می‌گیریم که وی شخصی متدین، مؤمن و عارف بوده است. عارف نه به این معنی که دارای پیر، مراد و یا مرشد باشد؛ بلکه به خدا، پیامبر و دین اسلام اعتقاد راسخ داشته است و از انواع گناهانی مانند: شراب، ریا، شهوت پرستی و... بیزار بوده است. او شاعری مادی و دنیا پرست نبوده و به امید صلۀ هیچ پادشاهی شعر نسروده، به دنیا هم پشت نکرده و خرقه و خانقاه انتخاب ننموده، دیوانی جمع‌آوری نکرده و به هیچ سلطانی تقدیم ننموده است. هرگز نخواسته از معلومات بیشماری که بهره‌مند بوده است در شعر خود استفاده کند؛ یا به عبارتی دیگر هرگز در شعر، خودنمایی نکرده، به دنبال کسب شهرت شاعری نبوده است به گونه‌ای که شعرش ساده و



قابل فهم است. خیام درد دین داشته است و گناه معاصرانش را به وسیله شعر - با طنزی ظریف - یادآوری می کرده است؛ اما جامعه او به حدی فاسد بوده که این حکیم الهی امیدی به اصلاح آن نمی بیند.

### منابع

- حافظ، شمس‌الدین محمد، ۱۳۸۵، دیوان حافظ، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ چهلّم، تهران صفی‌علیشاه.
- خیام، عمر، ۱۳۹۱، رباعیات خیام، چاپ دوّم، تهران، لیدا.
- .....، ۱۳۱۲، نوروزنامه، مقدمه و حواشی و فرهنگ: به سعی و تصحیح مجتبی مینوی، چاپ اول، تهران کتابخانه کاوه.
- دشتی، علی، ۱۳۷۷، دمی با خیام، زیر نظر دکتر علی ماحوزی، چاپ دوم، تهران، اساطیر.
- سعدی، مصلح‌الدین، ۱۳۸۱، کلیات، مطابق با نسخه تصحیح شده محمد علی فروغی، چاپ چهارم، تهران، پیمان.
- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۷۳، تاریخ ادبیات ایران، خلاصه جلد اول و دوم، چاپ بیست و هفتم، تهران، ققنوس.
- کیوان قزوینی، عباسعلی، ۱۳۴۵، شرح رباعیات، چاپ اول، تهران، فتحی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، ۱۳۸۶، مثنوی معنوی، براساس نسخه تصحیح شده رینولد نیکلسون، با مقدمه دکتر عبدالحسین زرین کوب و شرح حال مولانا به قلم بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ اول، تهران، گهبد.
- نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی، ۱۳۳۱، به تصحیح و اهتمام مرحوم محمد قزوینی، به کوشش دکتر محمد معین، چاپ اول، تهران، ارمغان.
- هدایت، صادق، ۱۳۵۳، ترانه‌ها خیام، چاپ ششم، تهران، امیرکبیر.